



۲۰۱۷/۰۸/۳۰



سیدهاشم سدید

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی؟

سال ها قبل کتاب "چند بحث اجتماعی" از یکی از نویسندگان ایرانی به نام "دکتر رضا زاده شفق" را خوانده بودم. کتاب جالبی بود. یکی از خاطره های نویسنده در یکی از گفتار های این کتاب از همان زمان تا امروز که شاید بیشتر از بیست سال می گذرد هرگز از یادم نمی رود و بعضی اوقات وقتی کسی از چیزی یا حالت و کاری شکایت می کند که خود به نحوی مسبب آن بوده است و خود متوجه آن نیست و یا خود به اشتباهی که نموده اعتراف نمی کند به یاد آن می افتم و هر بار به الماری کتاب ها رفته آن کتاب را برداشته و همان مبحث یک صفحه ای را یکبار دیگر مطالعه می کنم تا جایی که همه آنچه را که نویسنده در آن باره نوشته است کلمه به کلمه و حرف به حرف از حفظ دارم.

نویسنده خاطره ای را در مورد یکی از دوستانش که خود پسر نوجوانش را به نوشیدن مشروب عادت داده بود به شکلی که آن نوجوان به مرور زمان به یک انسان الکلی تمام عیار و دائم الخمر و علیل و نالان تبدیل شده بود و پدر و مادر و سایر دوستان و اقاربش به حال رقت بار وی متالم و نگران وی بودند نقل می کند. بهتر است این داستان مایه عبرت و مغموم کننده را از زبان خود دکتر رضا زاده شفق بشنویم:

"قریب بیست سال پیش با یکی از اشخاص محترم سر یک سفره نشستیم. پسر ایشان که رشد بدنی خوبی داشت و در حدود پانزده ساله به نظر می آمد با ما بود. آقای پدر هم خودش مشروب خورد و هم به پسر جوانش خوردند و این عمل در قلب من تأثیر عمیقی کرد زیرا آن فرنگی ها حتی آن فرنگی های الکلی مشروب فروش به بچه های خود مشروب نمی خوراندند. بیست سال گذشت سه چهار ماه پیش به تصادف آن آقای محترم را دیدم و از حال خود شان و فرزندان پرسیدم. گویا منظره بیست سال پیش به خاطرش نبود. آهی کشید و گفت پسر بزرگم الکلی شده است و از دار و دیار و پدر و مادر بیزار گشته و از کار و اداره دست کشیده و علیل و نالان گردیده و شبان و روزان در تقلا است تا پول به دست آورد و مشروب بخرد و روز و شب را دائم الخمر بگذراند. نه اخلاق دارد نه حال و رفتار نه علاقه و همیشه اسباب نگرانی و اندوه و توحش خانواده است. هر آن بااضطراب منتظریم خبر ناگواری به ما برسد. البته من سکوت کردم و به او نگفتم که آقای محترم من به چشم خود دیدم که تخم این فساد را شما به دست خود کاشتید و جوانی را که ممکن بود مرد شایسته و تندرست و سودمند و بارور گردد زنده به گور کردید..."

دیروز در یکی از وبسایت ها عنوان نوشته ای نظر مرا جلب کرد که نویسنده آن که به هیچ صورت دارای نیات خیرخواهانه در قبال ملک و مردم نیست و بیشتر قصد تحریک جهال علیه دیگران و مکرر ساختن بیشتر فضا در کشور را دارد تنها به دلیل یک سخنی که یکی از رهبران یکی از تنظیم هائی به اصطلاح جهادی بیشتر از روی خصومت فردی و تیره ساختن روابط حسنه میان اقوام و ایجاد ناآرامی و بی ثبات ساختن هر چه بیشتر کشور مطابق دستور سازمان اطلاعاتی نظامی پاکستان و دست یافتن به قدرت و شوکت از راه برانگیختن عصبیت های قومی و ایجاد نفاق نسبت به گروه دیگری به زبان آورده بود تا از روی خلوص نیت و درد مردم و حب وطن؛ سخنی که می تواند منبع شر و فساد و تشدید کینه و دشمنی و اسباب هزار ها گونه نگرانی و تشویش در کشور خفته به خون ما گردد به تحسین آن سخن و گوینده آن پرداخته بود غافل از این که همین گونه تحسین ها و تقدیر ها و همگامی ها و حمایت ها از کسانی که کشور و مردم ما را به هزار ها دشواری و بدبختی مواجه ساخته و دست به قتل ده ها هزار انسان بی گناه زده و ده ها بار با این یا آن دسته از به اصطلاح جهادی ها یا اعضای بلند پایه حزب منفور به اصطلاح

دموکراتیک خلق افغانستان عقد اخوت بسته و ماهی نگذشته زیر قولش زده و با گستاخی آهنگ جنگ با همان دسته یا حزب کرده ما را به این روز سیاه انداخته است و باز هم سیاه روز تر می سازند.

دوستم را نمی خواهم! دوستم کمونیست است! یکی از همپیمانان رژیم منفور خلقی - پرچمی بوده است! نفر کا. جی. بی است! مرتکب کشتار هزار ها انسان بی گناه شده است! مدافع منافع بیگانه است (همه حرف های بجا و درست) و تا زمانی که در کنار مسعود - ربانی است من نمی توانم با ربانی و مسعود صلح کنم و همکار شوم و به کابل بیایم و...! اما همین که دوستم از ربانی و مسعود جدا می شود همه آنچه را که این شخص خوب گفته بود فراموش می کند. همین دوستم کمونیست و جنایت پیشه و جاسوس کا. جی. بی را در آغوش می گیرد و همین دوستم ناکس و فرومایه را سردار سپه و برادر خطاب می کند و همراه با همین دوستم پست و لئیم و سفله و جاسوس و قاتل یکجا به جنگ با ربانی و مسعود می رود و به کشتار هفتاد هزار انسان بی گناه و ویرانی شهر کابل می پردازد و آغازگر همه مصیبت های بعد از شکست و فرار نجیب می شود.

همه این حرف ها به شمول قسم های غلیظ و در قرآن امضا کردن ها در کعبه (البته با دیگر رهبران) و سخنان نفاق افغانانه اخیرش نادیده گرفته می شود و تنها یک سخن یک سخنی که از روی شیطننت علیه قوم دیگری می زند چون رهبر سیاسی آن قوم یکی از رقبای سر سخت و قوی وی بوده به عنوان یک سخن قابل تحسین با آب و تاب و با دهل و سرنا به گوش مردم رسانیده می شود!

هدف از نقل سخنان دکتر شفق و ذکر نوشته نویسنده ای که به تحسین یک جانی پرداخته است، جانیی که هیچ تفاوتی با جانیان دیگر ندارد این است که به نام وطنی که سینه اش از دست همه ما ها به گونه ای و به میزانی شرحه شرحه شده است و مردمی که مستحق این همه جفا نیستند از همه خواهش کنم که کاری نکنند که مانند پدر آن مرد الکلی که به دست خود پسرش را به تباهی و هلاکت سوق داد کشور را به تباهی کامل و مردم را به هلاکت سوق بدهند. چرا که برخی کار ها هستند که اگر خراب شوند نه ترمیم می شوند و نه جبران.

تباهی کشور ما هم با این بی تفاوتی که ما بدان می نگریم و برخورد می کنیم و هر کسی هر چه گفت و هر چه کرد با خمشی و "مره چه" گویان با آن مواجه می شویم فراموش نکنیم که از جمله همان تباهی هائی است که با هیچ ندامت و غصه و آه و افسوس و بر سر و رو زدنی وقتی گپ از گپ بگذرد ترمیم و جبران نمی شود. پس بهتر است علاج واقعه را پیش از واقعه کنیم. باقی خود دانید!!

د پانو شمیره: له ۲ تر ۲

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ